هو الله - إلهی إلهی إنک لتعلم أن قلبی ممتلأ بحب أحبائک…

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



# ۶۵

## **هو الله**

إلهی إلهی إنک لتعلم أن قلبی ممتلأ بحب أحبائک و روحی متعلق بروح أصفیائک و صدری ینشرح بذکر امنائک و حقیقتی منجذبة بذکر ارقائک. و أخذتنی سکرة حبهم فاجبرتنی ان أرطب لسانی بثنائهم. و أناجیک بقلبی و روحی و لسانی و اتضرع الیک ان تنزل علیهم موائدک السماویة و آلائک الرحمانیة و تلقی علیهم ذیل ردائک و تملأ لهم کأس عطائک. و تشملهم بلحاظ رحمانیتک و تغرقهم فی بحار رحمتک و تخصصهم بجلیل موهبتک و تختارهم لأعلاء کلمتک و تتمم علیهم نعمتک حتی تتجلی فی قلوبهم انوار توحیدک و یمر علی ریاض افئدتهم نسیم الحیاة بفضلک و جودک و تنطبع فی مرایا قلوبهم آیات معرفتک و تقر أعینهم بمشاهدة مظاهر موهبتک و تنطق ألسنهم ببدیع اسرارک و تطمئن نفوسهم بادراک آثارک و تفیض علیهم فیوضات اسمائک و صفاتک. رب رب أیدهم علی خدمتک و وفقهم علی عبودیتک و اجعلهم آیات توحیدک و رایات تمجیدک و أشجار ریاض محبتک و کلمات کتاب معرفتک و سرج هدایتک و نجوم أفق موهبتک و أمواج بحر أحدیتک و شهب أوج عظمتک و أشعة شمس ظهورک و ریاحین حدائق رحمانیتک و ینابیع أسرارک و مصابیح هدایتک انک أنت المقتدر المعطی المؤید القوی الکریم

ای یاران الهی و یاوران عبدالبهاء شمس حقیقت چون در پس سحاب جلال مختفی شد و نیر آفاق از مطلع شهود افول نمود و در جهان پنهان اشراق کرد و از غیب اکوان بر عالم امکان فیض مستمر مبذول داشت خفاشان بحرکت آمدند و پر و بالی گشودند و جولانی دادند. و چنان گمان نمودند که فیض جلیل آنوجه جمیل را منقطع نمایند و اشعه ساطعه شمس حقیقت را خاموش کنند نار موقده را مفقود نمایند و نور محمود را معدوم سازند

زیرا چنین پنداشتند که بصعود حضرت مقصود بنیان الهی بر افتد و شجره مبارکه از ریشه کنده شود بئس ما ظنوا و زعموا و تراهم الیوم فی خسران مبین چنانچه از قرار مسموع در بعض از جهات اعدا بمجرد استماع خبر مصیبت کبری جشن گرفتند و فرح و شادمانی نمودند مجلس بزم آراستند. و عود بمجمر انداختند و نقل و شکوفه نهادند و شمعها افروختند و شهد و شراب آمیختند و چنگ و چغانه بنواختند و آنشب را تا بصباح فرح و شادمانی نمودند و مسرت و کامرانی جستند ولی غافل از اینکه فیض آن آفتاب را انتهائی نه و سیل آن بیابان را انقطاعی نیست پرتو آن کوکب مبارک مستمر است و سریر سلطنت ”الرحمن علی العرش استوی“ مستقر بلکه هیکل بشری مانند سحاب مانع از مشاهده شعاع آفتاب است.

اینست که در انجیل میفرماید حضرت موعود وقتیکه آید بر ابر سوار است و چون سحاب مکرم مختفی گردد قرص شمس ظاهر شود و شعاع شدید منتشر فرماید. لهذا چندی نگذشت ولوله در آفاق افتاد و زلزله در ارکان عالم افکند شرق پرهلهله شد غرب پر غلغله گشت آفتاب انور جمال حقیقت از منطقة البروج غیب در نقطه احتراق اشراق بر آفاق نمود پرده ستر و خفا بر افتاد و نار محبة الله در قلوب و احشا بر افروخت احبای الهی مانند شمع روشن گشتند و بمثابه شاهدان عشق رسوای انجمن شدند

از هر کرانه نغمه و ترانه بلند شد و ندای ”ربنا انا سمعنا ندائک من کل الأقالیم“ بلند شد اعلاء کلمة الله گشت و نشر نفحات الله. صیت حق جهان گیر شد و صوت ألست بآذان قریب و بعید رسید امر الله عظیمتر شد و بنیان شریعة الله رفیعتر گشت. جمیع ملل متأثر شدند و دشمنان جمال مبارک خائب و خاسر گشتند و چون ملاحظه نمودند که صعود حضرت مقصود روحی لأحبائه الفداء سبب اعلاء امر مبارکش گشت و شعله نار موقده بیشتر شد و هر مؤمن مطمئنی قدم پیشتر نهاد. لهذا سطوع نور منیر ملل معارضه را خسران مبین شد.

و همچنین فضل حضرت یزدان سریر تاجداری ایران را بجلوس پادشاه عادلی تزیین داد و بقوه رحمان آن تاجدار کامل بر حزب مظلوم مهربان گردید این نیز تأییدی از حضرت رب قدیر شد و همچنین نفوس مقدسی از یاران الهی بوفا قیام نمودند و در سبیل جمال ابهی جان فشانی کردند راحت و آسایش خویش را بگذاشتند و دیده بافق احدیت گماشتند منادی پیمان گشتند. و پیمانه پیمان بدست گرفتند و جهانی سرمست نمودند نشر نفحات الله کردند. و تبلیغ امر الله نمودند و نفوس کثیره را هدایت کبری مبذول داشتند الحمد لله که تأییدات جمال ابهی پی در پی رسید. و نصرت ملأ أعلی پرتوش مانند بارقه صبح دمید. افواج جنود ملأ أعلی مانند امواج مترادفا نازل و جیوش پر جوش و خروش ملکوت ابهی بکمال قوت و قدرت ممالک قلوبرا گشود و مسخر نمود. این جنود الهامات الهیه بود و این افواج امواج بحور رحمانیه نفوس میته را حیات ابدیه بخشید و بر ممالک قلوب هجوم نمود و جان و روح مبذول داشت. زیرا لشکر حیاتند و جنود نجات زادهم الله شوکة و جلالا و دولة و رجالا.

پس ای احبای الهی حال وقت آن است که بشکرانه این موهبت بآنچه مکلفید بآن قیام نمائید و احکام شریعة الله را مجری دارید در مشرق الاذکار بدرگاه احدیت نماز آرید و عجز و نیاز کنید و بستایش و نیایش پردازید و در شهر صیام صائم گردید و در لیالیش قائم. ولی بکمال حکمت نه بنوعیکه سبب جزع و فزع جهال گردد. و یک خواهش از جمیع یاران الهی دارم و آن آرزوی جان من است که مرا بصرف عبودیت آستان مقدس من دون تأویل بستایند و بجز بکلمات و تعبیراتیکه از نفس خامه این عبد صادر عبدالبها را نستایند ابدا تجاوز از آن نکنند بهمانقدر کفایت کنند ان نعتی و صفتی و سمتی و اسمی و لقبی و کینونتی و ذاتی و حقیقتی و علانیتی عبدالبهاء و لیس لی شأن غیر هذا البته یاران الهی استدعای این عبد را که بکمال عجز و نیاز نموده قبول خواهند فرمود و این قلب حزین را شادمان خواهند کرد و این جسم علیل را حیاتی جدید مبذول خواهند داشت تا عبدالبهاء باستماع این بشارت کبری و حصول این موهبت عظمی شادمانی کند و سرور و فرح رحمانی یابد (ع ع)

